

بررسی دیدگاه احزاب بریتانیا درباره برگزیت

با تأکید بر نظریات توسعه سیاسی

پویا کلانتری^۱

دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

حمید هوشنگی

استادیار معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

سبحان بیات

دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۹۸/۴/۲۵ - تاریخ تصویب ۹۹/۵/۱)

چکیده

بریتانیا در اتحادیه اروپا عضوی است که هیچ‌گاه با این سازمان پیوند وثیقی نداشته و حتی در مواردی چارچوب‌های اتحادیه اروپا در حوزه مالی و روادید را نپذیرفته است. آخرین نمونه از ناهمدلی بریتانیا با اتحادیه با برگزاری همه‌پرس جدایی در سال ۲۰۱۶ قابل مشاهده است. جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپا، مخالفان و موافقان را در بین مردم و احزاب سیاسی این کشور به همراه داشته است. در این مقاله، نگارندگان از طریق روش تحلیل ثانویه به گردآوری نظرات توسعه سیاسی و همچنین دیدگاه احزاب اصلی بریتانیا در رابطه با برگزیت پرداخته‌اند و سپس با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی تأثیر نظریات توسعه سیاسی به عنوان متغیر مستقل بر روی رویکرد احزاب نسبت به مسئله برگزیت به عنوان متغیر وابسته پرداخته‌اند. بنابراین هدف از این پژوهش بررسی دیدگاه احزاب سیاسی بریتانیا در روند برگزیت بر اساس نظریات توسعه سیاسی است. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که با تکیه بر نظریات توسعه سیاسی، تا حدود زیادی می‌توان دیدگاه احزاب سیاسی بریتانیا را در حوزه برگزیت تحلیل نمود. برای مثال حزب کارگر با برگزیت موافق است ولی سیر پیش روی آن مخالف توسعه سیاسی است، چرا که به دنبال مواردی مثل اقتصاد دولتی است.

واژه‌های کلیدی: بریتانیا، اتحادیه اروپا، احزاب سیاسی، برگزیت، توسعه سیاسی.

Email: pouya11412@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال سیزدهم، شماره ۵۰، تابستان ۱۳۹۹، صص. ۱۰۳ - ۱۲۷.

مقدمه

بعد از جنگ جهانی دوم با هدف پایان دادن به خصومت‌ها و جنگ‌های خونین میان کشورهای اروپایی، اقداماتی برای اتحاد میان برخی از این کشورها در زمینه اقتصادی و سیاسی انجام شد. بر این اساس، اتحادیه اروپا در دهه‌های اخیر نماد بارزی از اتحاد بین دولتها بوده است و دلیل آن را می‌توان در پیوندهای دینی، اقتصادی، تجاری و سیاسی جستجو کرد. این تفکر از ابتدا در دیدگاه دولت‌های اروپایی قابل مشاهده بوده اما طی سالیان اخیر خط فکری ملی‌گرایی در کشورهای اروپایی قدرت بیشتری یافته است و به همین دلیل، جریانات مذکور در اروپا خواهان جدا شدن کشورشان از اتحادیه اروپا هستند. این روحیه ملی‌گرایی در دهه دوم قرن بیست و یکم در کشور بریتانیا رشد چشم‌گیری داشته تا جایی که در حال حاضر این کشور به عنوان پرچمدار جدایی از اتحادیه اروپا شناخته و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا به مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی بریتانیا تبدیل شده است. احزاب بریتانیا نیز در این‌باره نظرات گوناگونی دارند که بررسی دیدگاه آنها در این زمینه از زوایای مختلف امکان‌پذیر است. در این مقاله تلاش شده است با استفاده از روش تحلیل ثانویه به جمع‌آوری داده‌هایی در زمینه‌های دیدگاه احزاب سیاسی اصلی بریتانیا درباره برگزیت پرداخته و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، به تبیین رویکرد احزاب اصلی بریتانیا در مسئله برگزیت بر اساس نظریات توسعه سیاسی پرداخته شود.

۱. پیشینه تحقیق

با توجه به این که مسئله برگزیت یکی از با اهمیت‌ترین مسائل روز است، تا کنون منابع زیادی در این زمینه به رشته تحریر در نیامده و تنها مقالات انگشت شماری به این موضوع پرداخته‌اند. ملت و عابدینی (۱۳۹۶) ضمن توجه به سیر تحولات مسئله برگزیت طی سال‌های اخیر، ساختار حقوقی، سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا، با بررسی شرایط خروج از اتحادیه اروپا به آثار حقوقی جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپا می‌پردازد. در واقع، این مقاله،

تاثیر برگزیت بر حقوق معاهدات، حقوق بین‌الملل اقتصادی، حقوق بشر، حقوق مهاجرت و حقوق بین‌الملل محیط زیست را بررسی می‌نماید. صباغیان و باقری (۱۳۹۶) نیز با توضیح نحوه عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپا و مبنا قرار دادن نظریات بین‌حکومت‌گرایی و فراملی‌گرایی، به تبیین رابطه بریتانیا با اتحادیه اروپا طی دهه‌های اخیر می‌پردازد. ابوالحسن شیرازی (۱۳۹۶) با مبنا قرار دادن «نظریه همگرایی»، پیامدهای حقوق، ژئوپلیتیکی و سیاسی - امنیتی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بررسی می‌نماید. نورعلی‌وند (۱۳۹۵) با بیان مسائلی همچون نقش کلیدی انگلیس در سیاست‌های اتحادیه اروپا در قبال ایران، احتمال چند تکه شدن بریتانیا و کاهش نقش این کشور در عرصه بین‌الملل و تاثیر برگزیت بر برجام و تحریم‌های اقتصادی علیه ایران به تاثیر خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بر منافع ملی ایران پرداخته است. حاتم‌زاده و نورعلی‌وند (۱۳۹۷) با توجه به اینکه همگرایی و واگرایی در روابط فرآتلانتیک و نقش بریتانیا در اتحادیه اروپا همواره دو متغیر مهم تأثیرگذار بر روابط اتحادیه اروپا و ایران بوده است، مطرح کرده‌اند که برگزیت و روی کار آمدن ترامپ با ایجاد شکاف بی‌سابقه در روابط فرآتلانتیک و کسری امنیت در اروپا، اتحادیه اروپا را به سمت کاهش وابستگی راهبردی و دفاع از ارزش‌ها و منافع خود سوق داده است و این تحولات حاوی فرصت‌های کم‌نظیری برای توسعه روابط جمهوری اسلامی ایران با اروپا است.

همانطور که مشخص است مقالات نوشته شده، بیشتر به تاثیرات برگزیت بر بریتانیا، اتحادیه اروپا و امنیت جمهوری اسلامی ایران و مسائل حقوقی پرداخته‌اند و تاکنون در آثار پژوهشی به رویکرد احزاب بریتانیا به مسئله برگزیت آن هم با تمرکز بر نظریات توسعه سیاسی پرداخته نشده است. بنابراین پژوهش حاضر از این جهت دارای نوآوری است.

۲. معرفی احزاب بریتانیا

نظام حزبی از قرن ۱۸ میلادی در بریتانیا برقرار است و گروه‌های سیاسی بر مبنای آن سازمان‌دهی می‌شوند و هر کدام از آنها با اظهار سیاست‌های خود در حوزه انتخابیه متبوع

سعی در جلب آرا دارند. نظام سیاسی بریتانیا در طول ۱۵۰ سال گذشته، قالب دو حزبی داشته است. به عبارت بهتر می‌توان گفت بریتانیای کبیر همانگونه که الگوی نظام پارلمانی است، الگوی نظام دو حزبی نیز است (موریس، ۱۳۵۱: ۱۳۹). از سال ۱۹۴۵، هم حزب محافظه‌کار که قدمتش به قرن ۱۸ برمی‌گردد و هم حزب کارگر که در دهه پایانی قرن نوزدهم ظهور کرد، قدرت را در دست داشته‌اند. در سال ۱۹۸۸ به دنبال ادغام حزب لیبرال، که این حزب نیز پیشینه‌اش به قرن ۱۸ برمی‌گردد، با حزب سوسیال دموکرات که در سال ۱۹۸۱ پایه‌گذاری شده بود، حزب جدید لیبرال دموکرات شکل گرفت. احزاب دیگر شامل حزب ناسیونال، حزب ولز (تاسیس شده در سال ۱۹۲۵) و حزب ناسیونال اسکاتلند (تأسیس شده در سال ۱۹۳۴) هستند.

در ایرلند شمالی هم احزایی وجود دارند؛ اعم از آلستر یونیونیستز (وحدت‌گرایان آلستر)^۱ که در اوایل قرن بیستم شکل گرفت، دموکراتیک یونیونیستز (وحدت‌گرایان دموکراتیک)^۲ که در سال ۱۹۷۱ توسط گروهی که از آلستر یونیونیستز جدا شده بودند شکل گرفت، سوسیال دموکرات و حزب کارگر که در سال ۱۹۷۰ تأسیس شد و شین‌فین (حزب استقلال طلب ایرلند شمالی).

از آنجایی که موضوع اصلی مقاله «نقش احزاب بریتانیا در روند برگزیت با تکیه بر نظریات توسعه سیاسی» است، برای جلوگیری از اطناب متن، تنها به معرفی احزاب اصلی و تاثیرگذار بریتانیا در مسئله برگزیت پرداخته می‌شود. در حال حاضر دو حزب اصلی بریتانیا که در دولت و پارلمان نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و نظرات آنان در روند برگزیت تاثیر به‌سزایی دارد عبارت‌اند از: حزب محافظه‌کار و حزب کارگر.

^۱ Ulster Unionists

^۲ Democratic Unionists

۲-۱. حزب محافظه کار

حزب محافظه کار با عنوان رسمی حزب محافظه کار و اتحادگرا^۱ یکی از دو حزب اصلی بریتانیا است و در کنار حزب لیبرال، یکی از دو حزب حاکم در قرن نوزدهم بود. پس از کاهش محبوبیت و در نتیجه آرای لیبرال‌ها در سال ۱۹۲۰، حزب کارگر رقیب اصلی محافظه کارها شد. ۵۷ سال از قرن بیستم، بریتانیا به دست نخست‌وزیرهای حزب محافظه کار رهبری شد که شامل وینستون چرچیل (۱۹۴۰-۴۵)، ۱۹۵۱-۵۵) مارگارت تاچر (۱۹۷۹-۱۹۹۰) بود. دوران تصدی تاچر منجر به آزادسازی اقتصادی گسترده‌ای گشت و حزب محافظه کار بیش از احزاب دیگر، ضد اتحادیه اروپا شد. به سبب سلطه بلندمدت محافظه کارها در طول سال‌های قرن بیستم، این حزب یکی از موفق‌ترین احزاب کل اروپا به شمار می‌رود.

از منظر تاریخی حضور این حزب به قرون ۱۷ و ۱۸ یعنی زمانی که هنوز احزاب شکل نگرفته بودند، بازمی‌گردد. ریشه اصلی این حزب، گروه توری^۲ است که جمعیتی طرفدار شاه و کلیسا بودند و به همین دلیل به عنوان حزبی طرفدار سلطنت شناخته می‌شدند. در سال ۱۸۳۴ سر رابرت پیل، اولین حکومت محافظه کار را تشکیل داد و در سال ۱۹۱۲، هنگامی که گروهی از لیبرال‌ها به این حزب در مخالفت با حزب خود در خصوص تصویب حاکمیت داخلی ایرلند پیوستند، این حزب رسماً به نام محافظه کار و وحدت‌گرا تغییر نام داد (Girvin, 1999: 370). نام‌گذاری این حزب منعکس‌کننده سیاست انگلستان مبنی بر حفظ وحدت بریتانیای کبیر و جزیره ایرلند در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و مخالفت با ملی‌گرایی ایرلندی و تمایلات جمهوری خواهانه بوده است.

حزب محافظه کار به لحاظ سنتی، خواهان حکومت مرکزی قوی بوده است؛ چرا که بر این باور است که فقرا و کم‌سوادان نمی‌توانند درباره امور خود، درست تصمیم بگیرند و

^۱ Conservative and Unionist Party

^۲ Tory

نیازمند راهنمایی خردمندان هستند. بنابراین، «توری‌های پیر» خواستار کنترل حکومتی چشمگیر بر بخش خصوصی هستند و البته این کنترل برای حفظ منافع طبقات بالا به کار گرفته می‌شود. البته «توری‌های جوان» یا محافظه‌کاران تاچری خواهان ایفای نقش کمتری از سوی دولت در اقتصاد به دلیل کاهش هزینه و بودجه‌های دولت، افزایش دخالت بخش‌های خصوصی و حوزه‌های گسترده‌تر برای فعالیت بازار آزاد و ابتکارات فردی است (هنکاک، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

مارگارت تاچر با چنین ایده‌هایی در سال ۱۹۷۹ موفق به تشکیل دولت شد. در دولت تاچر برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی راست‌رادی‌کال اجرا شد و همچنین اصلاحاتی برای مهار قدرت اتحادیه‌های تجاری از جمله اتحادیه اروپا به جهت افزایش انتخاب فردی در درون ساختار دولت رفاه و کاهش نقش اقتصادی دولت صورت گرفت. به دلیل اجرای همین سیاست‌ها، امروزه برخی، ریشه اروپاستیزی انگلیسی‌ها را در دوره تاچر جست‌وجو می‌کنند (صباغیان و باقری، ۱۳۹۶: ۹۵۷). تاچر معتقد بود بهترین راه تامین منافع انگلیس، ایفای نقش واسطه میان اروپا و آمریکا است. به همین دلیل، تاچر از ادغام انگلیس در جامعه اروپا رضایت نداشت و حتی همراهی با آمریکا را ترجیح می‌داد (نقیب‌زاده و همویی، ۱۳۹۲: ۱۹). با این وجود، افزایش نقش و اهمیت اتحادیه اروپا و نیازهای اقتصادی و تجاری بریتانیا همراه با سایر نیازمندی‌های بریتانیا به اروپا برای توسعه باعث شد که رهبران حزب محافظه‌کار انگلیس برای پیوستن به اتحادیه تلاش کنند و نقش مهمی در عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپایی از خود به جایی گذارند. برای مثال مک‌میلان (نخست‌وزیر بریتانیا در سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳) در سال ۱۹۶۳، اولین درخواست را برای عضویت بریتانیا در جامعه اروپا ارائه نمود؛ ادوارد هیت (نخست‌وزیر بریتانیا از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴) نیز جایگاه بریتانیا را در قلب جامعه اروپا تثبیت کرد؛ تاچر قانون واحد اروپایی را در میلان ایتالیا امضاء نمود و جان میجر فعالانه در مذاکرات پیمان ماستریخت مشارکت داشت و تلاش کرد از سیاست‌های اروپایی پیروی کند و عضویت در مکانیزم نرخ ارز را مرکز سیاست خود قرار دهد (محمدی، ۱۳۹۷: ۱۸۳).

تاچر که به بانوی آهنین معروف شده بود با در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی نولیبرال که به «تاچریسم»^۱ معروف شد (Burns, 2009: 232)، باعث شد محافظه‌کاران به رهبری خودش و سپس جان میجر، ۱۸ سال یک‌ه‌تاز میدان سیاست انگلیس باشند. اما پس از شکست حزب محافظه‌کار در انتخابات سراسری سال ۱۹۹۷، دیگر هیچگاه این حزب نتوانست به تنهایی دولت تشکیل دهد. در انتخابات سراسری مجلس عوام سال ۲۰۱۰ مجدداً حزب محافظه‌کار به رهبری دیوید کامرون توانست اکثریت کرسی‌های مجلس مذکور را کسب کند اما تعداد کرسی‌های کسب شده به اندازه‌ای نبود که این حزب بتواند به تنهایی دولت تشکیل دهد. در نتیجه این حزب برای تشکیل دولت مجبور شد با حزب لیبرال دموکرات که در آن سال توانسته بود ۵۷ کرسی در انتخابات کسب نماید، ائتلاف نماید. در انتخابات سراسری سال ۲۰۱۵، کامرون مجدداً به نخست‌وزیری رسید و کابینه دوم خود را تشکیل داد. اما پس از مدتی در پی اعلام نتیجه همه‌پرسی درباره خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، دیوید کامرون از نخست‌وزیری بریتانیا کناره‌گیری کرد و ملکه انگلستان جانشین کامرون یعنی ترزا می را به عنوان نخست‌وزیر بریتانیا منصوب کرد. ترزا می نیز به همراه بسیاری از هم‌حزبی‌هایش به شدت حامی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بود و برای تحقق برگزیت تلاش‌های فراوانی نمود. وی نیز نتوانست برای نحوه خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا راهکار مناسبی ارائه دهد و همین امر باعث شد تا سرانجام پس از ۳ سال تلاش در راستای زمینه‌سازی برای خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، به شکستش در این زمینه اعتراف کند و از مقام نخست‌وزیری بریتانیا استعفا دهد. پس از استعفای ترزا می، بوریس جانسون به عنوان رهبر حزب محافظه‌کار و همچنین نخست‌وزیر بریتانیا انتخاب شد. وی که همواره طرفدار برگزیت بود و پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری این هدف را به سرانجام رساند.

^۱ Thatcherism

۲-۲. حزب کارگر

حزب کارگر، رقیب اصلی حزب محافظه‌کار در مبارزه برای کسب قدرت است و از دهه ۱۹۴۰ میلادی همواره یا دولت انگلستان را در دست داشته یا شریک بوده یا نقش حزب اصلی مخالف دولت را ایفا کرده است. سرآغاز شکل‌گیری حزب کارگر را سال ۱۹۰۰ میلادی باید دانست؛ سالی که «کمیته نمایندگی کارگر» با هدف راه یافتن نمایندگان طبقه کارگر به پارلمان انگلیس، از ائتلاف «جامعه فابین»^۱ و انجمن‌ها و اتحادیه‌های تجاری و صنفی تشکیل شد. این کمیته که برای انسجام دادن به حامیان پارلمانی نهضت کارگری تشکیل شده بود، در سال ۱۹۰۶ میلادی به «حزب کارگر» تغییر نام داد (امین، ۱۳۸۲: ۶۰) و تا انتخابات سال ۱۹۱۰ میلادی توانست به تدریج تعداد کرسی‌هایش در مجلس عوام را به ۴۲ کرسی برساند. حزب کارگر با هدف گسترش مالکیت دولتی بر صنایع، مالیات بستن بر ثروتمندان برای تامین هزینه خدمات تامین اجتماعی آغاز به کار کرد و توانست در انتخابات‌های سراسری اوایل دهه ۱۹۲۰ میلادی از حزب لیبرال بریتانیا پیشی بگیرد و برای اولین بار، دولت اقلیتی به نخست‌وزیری «رمزی مک دونالد»^۲ تشکیل دهد.

این حزب بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۵۱) و همچنین در سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ و از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ دولت انگلیس را در اختیار داشت. آخرین حاکمیت حزب کارگر بر انگلستان، بین سال‌های ۱۹۹۷ تا سال ۲۰۱۰ میلادی به نخست‌وزیری «تونی بلر» و «گوردون براون» بود. حزب کارگر در انتخابات سراسری مجلس عوام با کسب ۲۸۵ کرسی، اگر چه نتوانست دولت تشکیل دهد اما به عنوان حزب مخالف دولت ائتلافی محافظه‌کار- لیبرال دمکرات، جایگاه مهمی در سیاست بریتانیا کسب نمود. در سال ۲۰۱۵ جرمی کوربین رهبری حزب کارگر را بر عهده گرفت. وی یکی از اصلی‌ترین مخالفان توافق برگزیت به شمار می‌آمد.

^۱ Fabian Society

^۲ James Ramsay MacDonald

حزب کارگر در حوزه برگزیت و از منظر دو پیشران تعلق به جناح چپ حزب و جناح مرکزگرای حزب از یکسو و همچنین گرایش‌های اروپاگرایانه و شکاک به اروپا، به چهار گروه قابل تقسیم است. گروه نخست که اکثریت را در این حزب دارد، اعضاء حزب و اتحادیه‌های کارگری هستند که ضمن تعلق به جناح چپ حزب، اروپاگرا هستند و از همه‌پرسی دوم خروج یا خروج نرم از اتحادیه اروپا دفاع می‌کردند. گروه دوم جناح چپ حزب و درعین‌حال شکاک به اروپا هستند. شخص آقای کوربین رهبر حزب و معاونش از برجسته‌ترین نمایندگان این گروه هستند. قابل ذکر است که کوربین در سال ۱۹۷۵ به خروج از بازار واحد، رأی داد، با پیمان ماستریخت مخالفت کرد و در سال ۲۰۱۶ نیز به صورت ضمنی موافق خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بود. گروه سوم در دسته‌بندی برگزیتی حزب کارگر اعضاء متعلق به جناح مرکزگرای حزب و درعین‌حال اروپاگرای حزب هستند که به شدت مدافع همه‌پرسی دوم برگزیت بودند. گروه چهارم نیز اعضاء مجلس عوام متعلق به جناح مرکزگرا و درعین‌حال شکاک به اروپا هستند که به‌عنوان اقلیت در این حزب یکی از امیدهای دولت محافظه‌کار برای پیشبرد برنامه‌های برگزیتی خود هستند.

البته رهبران حزب کارگر در سال‌های گذشته، سیاست ابهام را درباره مسئله برگزیت به کاربرده‌اند. دلیل اتخاذ این سیاست نیز آن است که پویش‌های دوران همه‌پرسی و پس از همه‌پرسی خروج در انگلستان نشان داد که طرفداران سنتی حزب کارگر به دو گروه تقسیم شده‌اند. به این معنا که در حالی که در بخش‌های شمالی انگلیس، بیشتر اعضاء طبقه کارگری، طرفدار خروج از اتحادیه اروپا بوده‌اند، جوانان به عنوان حامیان اصلی حزب و همچنین بخش‌های مهمی از اتحادیه‌های کارگری جزء طرفداران ادامه حضور در اتحادیه اروپا بوده‌اند و هم اکنون متمایل به خروج نرم از این اتحادیه هستند. این دو دستگی در بین رأی‌دهندگان سنتی حزب کارگر تا حدودی توجیه‌گر استمرار اتخاذ سیاست ابهام بوده است.

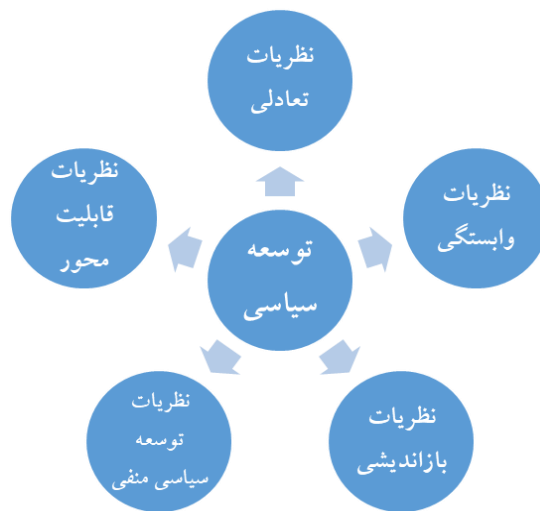
۳. چارچوب نظری؛ توسعه سیاسی

توسعه سیاسی از منظر ساختار واژه به دو قسمت توسعه و سیاست تقسیم می‌شود. توسعه^۱ به صورت کلی به معنای بهبود و رشد در همه جنبه‌های مادی و معنوی از زندگی است که مشتمل بر ساخت اجتماعی است. از طرف دیگر به نظام اجتماعی اشاره می‌شود و اینکه نظام اجتماعی باید با افزایش ظرفیت بتواند احتیاجات محسوس یک جامعه را برآورده سازد. این احتیاجات مواردی مثل امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی و نظایر آن هاست (امین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۰۵). سیاست^۲ نیز به معنای تدابیری است برای اداره حکومت که شامل دو بخش داخلی و خارجی می‌شود. بنابراین در یک معنای کلی توسعه سیاسی به فرایندی گفته می‌شود که در آن نظام‌های سیاسی رو به مشارکت مردمی و نظام‌های متکی به آراء همگانی می‌روند. در کل توسعه به معنای دگرگونی و تحول به سمت بهینه شدن دائمی وضع موجود است (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۱). در عرصه توسعه سیاسی که بحثی جدید است و قدمتی بیش از نیم قرن ندارد اندیشمندانی مثل لوسین پای، جیمز کولمن، لئونارد بایندر، گابریل آلموند، ساموئل هانتینگتون اظهارنظر کرده‌اند. در حوزه توسعه سیاسی تقریباً اتفاق نظر اندیشمندان بر این است که رابطه بین توسعه و نوسازی سیاسی یک رابطه عموم و خصوص است و توسعه سیاسی بسیار کلی‌تر و عام‌تر می‌باشد. در گام اول توسعه سیاسی را به مباحثی همچون ساختار سیاسی و میزان اقتدار حکومت مرتبط می‌سازند. بنابراین شاخصه‌هایی برای توسعه سیاسی به عنوان یک روش پیشرفت مطرح می‌شود که در این عرصه تقریباً غالب اندیشمندان این حوزه، بُعد مردم‌داری و مشارکت را ویژه‌ترین بعد می‌دانند. برای مثال در بین این شاخصه‌ها به انتخابات پرداخته می‌شود که خود در سه بخش مطرح می‌شود، اولین نوع انتخابات برای جابه‌جایی مناسبات قدرت است، بدین صورت که ممکن است انتخابات ریاست جمهوری یا چیزهایی نظیر آن باشد و دوم آنکه انتخابات برای مجلس شورا و وجود قانونگذاری از طریق آن به صورت کاملاً جدی مطرح

¹ development

² politics

است و در بخش سوم آن که درباره انتخابات حضور گروه‌های مختلف و وجود آزادی عمل برای احزاب نقش مهمی دارد و بعد از بحث انتخابات، فرد محوری و جلب رضایت مردم اهمیت می‌یابد. در نهایت مسئله مهم دیگری که مطرح می‌شود حضور نخبگان سیاسی در عرصه تحولات کشور است (ساوه‌درودی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۲). همانطور که قبلاً اشاره کردیم در عرصه توسعه سیاسی نظریات متعددی وجود دارد که می‌توان آنها را به پنج دسته تقسیم کرد. با توجه به میزان ارتباط نظریات، فقط دو سه دسته از نظریات اشاره خواهد شد.



تصویر شماره (۱): نظریات توسعه سیاسی

۱- نظریات تعادلی

۱-۱- نظریه هلیو جگورایب^۱: جگورایب حقوقدان، جامعه‌شناس، نویسنده و پژوهشگر علوم سیاسی اهل برزیل، یک طبقه‌بندی دوتایی برای توسعه سیاسی در نظر می‌گیرد و همچنین نویسندگان و اندیشمندان را به دو دسته تقسیم می‌کند که گروه اول کسانی هستند با خط فکری اینکه توسعه سیاسی معادل با نوسازی سیاسی می‌باشد و گروه دوم کسانی هستند با

^۱ Helio Jaguaribe

خط فکری اینکه توسعه سیاسی تحت عنوان نهادینه کردن سیاسی می‌باشد. نظریه جگورایب را می‌توان بین این دو مفروض دانست بدین صورت که توسعه سیاسی را نوسازی به همراه نهادینه کردن سیاسی در نظر می‌گیرد و لازمه اصلی این تعریف را وجود تعادل بین نهادینه کردن سیاسی و نوسازی سیاسی می‌داند و همچنین بیان می‌کند که در صورت برهم خوردن این تعادل ممکن است برخورد قهرآمیز و استفاده از زور در نظام سیاسی ایجاد شود و یا اینکه تغییرات دیگری به میان آید. جگورایب در طول این تعریف برای هر دو قسمت تعریف خود از توسعه سیاسی سه متغیر در نظر می‌گیرد و در مورد نوسازی سیاسی نیز می‌گوید نوسازی یک فرآیند است که طی آن متغیرهای سیاست عملی در یک حکومت افزایش می‌یابد و سه متغیر آن را جهت‌گیری عقلایی، تفکیک ساختاری و قابلیت مفروض می‌دارد و برای نهادینه کردن سیاسی هم سه متغیر در نظر می‌گیرد که شامل جابجایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی و نمایندگی سیاسی می‌شوند (هدی، ۱۹۷۸: ۵۴).

۲-۱- نظریه توسعه سیاسی بایندر^۱: به صورت کلی از دیدگاه بایندر توسعه پایانی ندارد و همچنان سیر تکاملی و روند رو به رشد خود را ادامه می‌دهد. توسعه سیاسی را در سه مفهوم ظرفیت، برابری و تفکیک مسئولیت‌ها و وظایف خلاصه می‌کند (بایندر، ۱۳۷۷: ۲۳۴). وی این سه گانه را سندروم توسعه^۲ نام می‌نهد. بایندر نظریه خود را در پنج مقوله اصلی بیان می‌کند که عبارتند از:

- ۱- تغییر مشروعیت ماورا طبیعی به منابع ذاتی
- ۲- تغییر مشارکت سیاسی از مشارکت نخبگانی به مشارکت خانواده و مشارکت در گروه
- ۳- تقسیم مشاغل بر اساس موفقیت و شایستگی به جای موقعیت و امتیاز
- ۴- تغییر هویت مذهبی به نژادی و هویت محلی به اجتماعی
- ۵- تغییر درجه نفوذ اداری و قانونی درون ساختار اجتماعی و مناطق دور افتاده کشور

^۱ Leonard Binder

^۲ Developmental Syndrome

به صورت کلی بایندر این پنج مقوله اصلی را بر اساس پنج بحرانی که برای کشورهای در حال رشد و توسعه وجود دارد مطرح می‌کند که عبارتند از: ۱- بحران مشارکت ۲- بحران نفوذ ۳- بحران هویت ۴- بحران مشروعیت ۵- بحران توزیع. آن پنج مقوله اصلی نیز که در قبل مطرح کردیم کمک به رفع بحران‌ها می‌کند که به ترتیب به هم مربوط‌اند (بایندر، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

۲- نظریات توسعه سیاسی قابلیت محور

۲-۱- نظریه گابریل آلموند^۱ و بینگهام پاول^۲: به صورت کلی نظریه آلموند و پاول بر مبنای کلید واژه چالش می‌باشد. در این نظریه توسعه سیاسی نتیجه یک مجموعه مسائل است که بنیان‌های آنها می‌تواند فضای جامعه جهانی، محیط داخلی کشور و همچنین افراد مطرح یا به قولی نخبگان سیاسی باشد. چالش‌ها عبارتند از: ملت‌سازی، حکومت‌سازی، مشارکت و توزیع که در صورت عدم وجود توان مقابله با این چالش‌ها روند توسعه منفی خواهد بود و به صورت کلی مصلحت جمع را بر مصلحت فردی ارجح می‌دانستند.

آلموند و پاول جزء نظریه‌پردازان کارکردگرا محسوب می‌شوند و بر اساس آن، جامعه مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته و مهم‌تر این که به هم وابسته هستند. نظریه کارکردگرایی سعی دارد تا فرهنگ اطاعتی را به فرهنگ مشارکتی تبدیل کند و همچنین روابط سیاسی را بر مبنای اعتماد متقابل بیان کند و از نظر ساختاری هم به دنبال تنوع ساختاری است (خانی، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

۲-۲- نظریه آیزنشتات و دیاموند: در نظر آیزنشتات نکته مهم و اساسی هویت مستقل است. توسعه سیاسی در نگاه آیزنشتات معلول وجود ساختارهای اجتماعی با هویت مستقل است و به صورت کلی ساختار سیاسی متنوع و توزیع روابط و قدرت را به صورت جدی پیگیر است و اهمیت بسیاری برای آن قائل است (احمدی و قادرزاده، ۱۳۹۳: ۴۴). دیاموند تحمل تقاضاها، سازمانها و مواردی مثل اهداف، در قالب نو و امروزی و افزایش این سطح تحمل در

^۱ Gabriel Abraham Almond

^۲ Bingham Powell

نظام سیاسی به شرط اینکه به صورت یک روند باشد را منجر به توسعه سیاسی می‌داند و کلید واژه مدنظر وی ساختار سیاسی مستقل و متمرکز می‌باشد که معتقد است نیل به این تحمل با ساختار سیاسی مستقل و متمرکز امکان پیدا می‌کند تا بتواند عرصه‌ای یافته و ذیل آن به تحقق برسد (سیاروف، ۱۳۸۰: ۵۸).

۳-۲- نظریه مونت پالمر^۱: وی نوسازی و توسعه را تقریباً مترادف می‌داند و تنها یک تفاوت برای آنها قائل است که عبارت است از اینکه نوسازی پیشرفت در مسائل اجتماعی و آرمانی است و توسعه پیشرفت از منظر اقتصادی و تکنولوژی را مد نظر دارد تا به برابری با پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا برسد (پالمر، ۱۳۵۷: ۱۰۲).

۴-۲- نظریه پاولسون: در نظریه پاولسون سه محور اصلی وجود دارد: ۱- نهاد محوری در حل تعارضات ۲- سعی در ایجاد روندی برای حرکت به سمت اجماع ملی ۳- اهمیت زیادی برای ناسیونالیسم و ملی‌گرایی قائل شده است (هدی، ۱۹۷۸: ۶۷) بدین صورت که اجماع ایدئولوژیکی بر یک امر سیاسی و یا اقتصادی موجب می‌شود که نهادها توانایی حل تعارضات را پیدا کنند و همچنین این اجماع ایدئولوژیکی در صورت عبور از کانال ملی‌گرایی می‌تواند اثر فزاینده‌ای بر رشد و توسعه داشته باشد.

۳- نظریه‌های توسعه سیاسی منفی

در توضیحی کاملاً اجمالی نظریات توسعه سیاسی منفی به بررسی موانع توسعه و یا مسیرهایی که سبب دور شدن از توسعه است می‌پردازد بدین معنا که نظریات توسعه سیاسی منفی دو محور دارد یکی بررسی موانع و دیگری بررسی مسیرهای انحرافی.

۱-۳- نظریه هانتینگتون^۲: در نظریه هانتینگتون دو کلید واژه اصلی به چشم می‌خورد یکی انعطاف و دیگری انقلاب. انعطاف بدین صورت که نظام سیاسی بتواند تقاضاهای جدیدی که در اثر ایفای نقش‌های جدید به وجود می‌آید را منعطفانه پاسخ دهد و تغییر کند، در صورتی که چنین نباشد و نتواند خود را تطبیق دهد یک نوع زوال سیاسی و قدرت‌گرایی

^۱ Mont Palmer

^۲ Samuel Huntington

ایجاد می‌شود و پاسخ جامعه به این هرج و مرج انقلاب خواهد بود. او معتقد است میزان توسعه سیاسی با میزان صنعتی شدن، اجتماعی شدن و تحرک اجتماعی، مشارکت سیاسی و روند رو به رشد اقتصادی رابطه مستقیم دارد و همینطور هر قدر نظام سیاسی به سمت پیچیدگی، استقلال، انعطاف‌پذیری و یگانگی برود، روند توسعه رو به رشد خواهد بود. اما نکته مهمی که در بحث هانتینگتون به چشم می‌خورد و آن را از سایرین متمایز می‌کند نگاه او به گذشته است. چرا که از نظر او امروزه هر اجتماعی، متأثر از گذشته آن است؛ بنابراین باید چشم‌انداز آینده هر ملتی با توجه به سیر گذشته آن در طول تاریخ از منظر فرهنگی، سیاسی و مواردی از این قبیل ترسیم شود (بشیریه، ۱۳۷۷: ۱۶).

۲-۳- نظریه هیگر^۱: هیگر یک روند سرخوردگی در نظر می‌گیرد و اینگونه بیان می‌کند که جوامع در حال توسعه از ترس اینکه توسعه به جای یک روند انتقالی به یک قالب دائمی در بیاید ناامید و سرخورده می‌شوند و سپس به این مسئله می‌پردازد و دلیل آن را انعطاف‌پذیری نامناسب و ناکافی نهادها بیان می‌نماید. همچنین هیگر دید خوبی به رژیم‌های نظامی ندارد چراکه معتقد است استبداد آنها موجب فروپاشی نظام سیاسی و از دست رفتن آن می‌شود.

در بین نظریات و تفاسیری که در باب توسعه سیاسی مطرح شد، مشترکاتی زیر قابل استخراج است:

۱- همه نظریات بر وجود نهادها تأکید دارند. نهادها ساخت‌های اجتماعی هستند که بتوانند متضمن مشارکت مردمی باشند که با سیر فرهنگی و اجتماعی جامعه متناسب هستند و به علایق مردم جهت می‌دهند (ایوبی، ۱۳۷۷: ۹).

۲- تأکیدی ویژه بر اینکه دموکراسی نباید به صورت یک تقلید از دموکراسی و لیبرالیسم غربی باشد و هر جامعه‌ای باید با در نظر گرفتن ساخت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و

^۱ Martin Geiger

مواردی نظایر اینها یک خط مشی برای دموکراسی خود ایجاد کند هرچند که امکان الگوگیری هم هست.

۳- نکته سوم مقوله عقلانیت است. این موضوع گام مهمی است درباره توسعه که دو محور را در بر دارد؛ اول اینکه در روند توسعه در طول الگوگیری‌ها از جوامع توسعه یافته نه کاملاً تقلیدی برخورد کنیم و نه اینکه تماماً رد کنیم بلکه با یک دیدگاه عقلایی بتوانیم از آنها استفاده کنیم و نگاهی گزینشی داشته باشیم. دوم آنکه در کنار گذاشتن سنت و مسائل بومی هم به صورت گزینشی و عقلایی برخورد کنیم نه اینکه همه سنن و آداب و رسوم گذشته را از دم تیغ بگذرانیم و کنار بگذاریم؛ بنابراین با این تفاسیر جوامع توسعه یافته به صورت یک ترکیب در می‌آیند. همانطور که در جدول زیر می‌بینیم ابتدا وجود نهادها سپس عقلانیت و بعد از آن دموکراسی سازی یا دموکراسی غیر تقلیدی اهمیت می‌یابد.

۴. برگزیت

واژه برگزیت، کوتاه شده عبارت انگلیسی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا است (Britain exits the EU) (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۶: ۱۵۷). در واقع فرآیند برگزیت، خارج شدن بریتانیا (انگلیس، اسکاتلند، ولز و ایرلندشمالی) از اتحادیه‌ای است که قواعد تجاری، سیاسی و قضایی کشورهای عضو را رقم می‌زند.

دیوید کامرون، نخست وزیر وقت بریتانیا و رهبر اسبق حزب محافظه‌کار، پیش از انتخابات سراسری سال ۲۰۱۵ به مردم این کشور وعده داد، همه‌پرسی جدایی از اتحادیه اروپا برگزار خواهد کرد. برگزاری این رفراندوم در سند استراتژی امنیت ملی، دفاع و امنیت استراتژیک انگلستان نیز مورد اشاره قرار گرفته بود (David Cameron's Government, 2015: 53). در آن ایام دلایل متعددی برای خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا مطرح می‌شد که از آن جمله کنترل بر مرزها و توقف آمد و شد آسان مهاجران اروپایی به ویژه از کشورهای فقیر اروپایی بود. بازگشت اختیارات کامل قضایی به دادگاه‌های بریتانیا، قطع تحمیل قواعد زیادی در زمینه روابط اقتصادی بریتانیا با دیگر کشورها و توقف پرداخت

مبلغ هنگفت حق عضویت به اتحادیه اروپا از دیگر استدلال‌هایی بود که برای لزوم ترک اتحادیه مطرح می‌شد. بعد از وعده دولت کامرون در سال ۲۰۱۵ برای برگزاری همه‌پرسی برگزیت، در تاریخ ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶ (سوم تیر ۱۳۹۵) این همه‌پرسی برگزار شد و مجموعاً ۵۱,۹ درصد از رای‌دهندگان بریتانیایی خواستار خروج شدند و ۴۸,۱ درصد از شرکت‌کنندگان هم به ماندن رأی دادند.

از آنجایی که کامرون خود از حامیان ماندن در اتحادیه اروپا و عضو کمپین «ماندن در اتحادیه اروپا» بود، بعد از رای مردم به خروج از اتحادیه اروپا، از رهبری حزب حاکم محافظه‌کار کناره‌گیری کرد و در نتیجه از سمت نخست‌وزیری بریتانیا کنار رفت. بدین ترتیب ترزا می، نخست‌وزیر بعدی بریتانیا مقدمات خروج از اتحادیه اروپا را پیگیری نمود. از آنجایی که مشکلات درونی بریتانیا علاوه بر مخالفت‌های کشورهای تفویض اختیار شده (اسکاتلند و ایرلند شمالی)، تنوع نظر احزاب سیاسی مختلف از یک سو، و نظرات متفاوت اعضای حزب حاکم از سوی دیگر بود که موانع زیادی را برای دولت ترزا می در پیش‌برد مذاکرات ایجاد می‌کرد. از این رو در ماه می سال ۲۰۱۷ نخست‌وزیر بریتانیا اعلام کرد با انحلال پارلمان، انتخابات سراسری زودتر از موعد برگزار می‌کند، به این امید که اعضای همسو با وی در حزب محافظه‌کار کرسی‌های پارلمان را به دست آورند و با حضور اکثریت محافظه‌کاران در پارلمان، دولتی قوی‌تر در مذاکرات برگزیت حاضر شود. اما نتیجه انتخابات زودهنگام به صورت دیگری رقم خورد و محافظه‌کاران نتوانستند کرسی‌های بیشتری به دست آورند و حتی برخی کرسی‌های پیشین خود را نیز از دست دادند.

همانطور که بریتانیا برای خروج از اتحادیه، مشکلات زیادی پیش‌رو داشت، برای ورود به اتحادیه نیز با مشکل مواجه بود؛ چرا که در ابتدای امر با مخالفت‌های «ژنرال دوگل»^۱ برای پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا روبه‌رو بود (Garnett, ET AL, 2018: 177). اما در نهایت در سال ۱۹۷۳ میلادی با تلاش فراوان توانست به اتحادیه اروپا ملحق شود. از آنجایی

^۱ Charles de Gaulle

که بریتانیا اولین عضو اتحادیه اروپا بود که به صورت جدی تصمیم به خروج از اتحادیه گرفت، خروج این کشور به سختی انجام پذیرفت؛ چرا که به دلیل همکاری‌های اعضای اتحادیه اروپا در زمینه‌های متعدد، برای خروج یک عضو، باید مذاکراتی میان اعضا برگزار شود تا شرایط جدایی دو طرف بررسی و در نهایت برای دوران بعد از جدایی، توافقی حاصل شود و بریتانیا اولین کشوری بود که چنین مذاکراتی را تجربه می‌کرد. به همین دلیل، چند ماه بعد از همه‌پرسی برگزیت، مذاکرات از ۲۹ مارس ۲۰۱۷ (نهم فروردین ۱۳۹۶) با به جریان انداختن ماده ۵۰ معاهده لیسبون^۱ که قواعد خروج یک عضو اتحادیه اروپا را تعیین می‌کند، آغاز و تا ۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ (چهارم آذر ۱۳۹۷) حداقل ماهی یکبار مذاکره میان بریتانیا و اتحادیه اروپا برگزار شد. در روز یکشنبه ۲۵ نوامبر ۲۰۱۸ رهبران اتحادیه اروپا در نشست ویژه، توافق برگزیت مورد توافق با دولت انگلیس را تایید کردند. البته این تاییدیه پایان راه نبود؛ این توافق که طی ۱۷ ماه مذاکرات بسیار پرتنش شکل گرفته بود، نیاز به موافقت پارلمان انگلیس داشت؛ اما هنگامی که این توافق در مجلس عوام بریتانیا آمد، پس از ۵ روز بحث و تبادل نظر در پارلمان به رای نهایی گذاشته شد و در نهایت با ۴۳۲ رای مخالف در برابر ۲۰۲ رای موافق به تصویب نرسید.

اختلافات درون بریتانیا و اختلافات میان لندن و بروکسل بر سر برگزیت به دلیل آنکه تصمیم بریتانیا مبنی بر خروج از اتحادیه، عملاً دو نقطه قوت اتحادیه اروپا، یعنی همگرایی درونی و همگرایی فراآتلانتیک را نشانه گرفته بود (حاتم‌زاده و نورعلی‌وند، ۱۳۹۷: ۱۶۲) آنقدر زیاد بود که به راحتی می‌توان گفت مذاکرات برگزیت در دوران نخست‌وزیری ترزا می نیز بی‌حاصل ماند.

به همین دلیل ترزا می با شکست در پیشبرد برگزیت، مجبور به استعفا شد و بوریس جانسون که از طرفداران سرسخت برگزیت به شمار می‌آمد، برای به سرانجام رساندن آن بر مسند نخست‌وزیری نشست. جانسون موفق به امضای توافق برگزیت با اتحادیه اروپا شد و

^۱ Treaty of Lisbon

پارلمان بریتانیا نیز در بهمن سال ۱۳۹۸ با توافقنامه برگزیت موافقت کرد و در نتیجه طرفداران برگزیت به پیروزی رسیدند.

۵. یافته‌های تحقیق

بررسی روند احزاب در برگزیت امری بسیار پیچیده است چرا که نخست بررسی برگزیت را می‌طلبد و دیگر آن که پیشینه احزاب بسیار متلاطم بوده است و اینطور نیست که تبعیت خاصی از یک الگوی توسعه شکل گرفته باشد بلکه مدل توسعه پیش روی هر حزب را می‌توان با نظریات توسعه مطابقت داد. از طرفی هم در عصر بروز مدرنیته و دوران نظم نوین جهانی مطروحه توسط ایالات متحده گرایشی آمریکایی در بین مردم انگلیس و دولت‌مردان آن شکل گرفته است. شایان ذکر است که این گذر از اتحادیه اروپا و میل به دوری از آن مبحثی پیشینی است، چرا که از ابتدا هم انگلیس علاقه چندانی به همکاری با اتحادیه اروپا نداشته و بعد از حضور هم چندان ایفای نقش نکرده است. برای مثال بریتانیا واحد پولی یورو را انتخاب نکرد و بر واحد پولی خود که همان پوند باشد استمرار ورزید. دوره پسامدرنیته در انگلیس سبب بروز وجه علی و معلولی توسعه سیاسی در انگلیس شد و بدین نحو می‌توان توسعه سیاسی را از ملزومات این دوره دانست. سیر مدرنیته و شکل‌گیری احزاب و نظام سیاسی به این شکل خود سیر توسعه سیاسی و به نوعی منتج از آن است. در این مقاله سعی شده تمرکز نسبی بر نظریات توسعه تعادلی و به صورت خاص نظریه توسعه سیاسی هلیو جگورایب و نظریه توسعه سیاسی بایندر صورت گیرد تا روند توسعه سیاسی و احزاب انگلیس در رابطه با مسئله برگزیت بررسی بهتر شود. جگورایب سیر تعادلی به صورت لازم و ملزوم را بین نوسازی سیاسی و نهادینه کردن سیاسی در نظر می‌گیرد. مبحث اصلی مورد نظر در اینجا چارچوب اجتماعی نظریه است و مسائل حزبی انگلیس که به صورت کلی درباره دو حزب محافظه‌کار و کارگر می‌توان ملاک‌های اجتماعی را چنین دانست که شاخصه‌های سیاست عملی افزایش یابد و طی یک روند به نوسازی سیاسی

برسد. حزب محافظه‌کار در یک سیر پایا رو به سوی نوسازی و به مرور سعی در اجرای سیاست‌های عملی داشته‌است. در بحث برگزیت هم کاملاً متقن درگیر بوده است و سعی در تکامل این سیر داشته به همین دلیل در خروج از اتحادیه اروپا هم تأکید بر توافق و مهمتر انتخابات مردمی بر آن توافق دارد. این عین سیاست عملی است بعد دیگر نظریه جگورایب که ناظر بر حزب محافظه‌کار است نهادینه کردن سیاسی است. نهادینه کردن سیاسی از منظر جگورایب بیشتر ناظر بر مسائل حکومتی و سازمان نظام سیاسی است. محافظه‌کاران تکیه بسیاری بر دموکراسی سازمانی دارند و بحث نمایندگان را از همه مسائل مهمتر می‌دانند که این خود بکارگیری ابزارهای نهادینه کردن سیاسی است برای مواردی مثل جابجایی قدرت و در نظر گرفتن نمایندگان مردمی. بنابر نظریه جگورایب حزب کارگر به طور کلی تمایل چندانی به توسعه سیاسی ندارد و این بر مبنای مسائلی از قبیل اقتصاد دولتی است. بایندر برای توسعه غایتی در نظر نمی‌گیرد و روند آن را یک سندروم می‌داند که حزب محافظه‌کار در توسعه سیاسی می‌توان گفت با این سندروم یعنی ظرفیت، برابری و تفکیک مسئولیت مطابقت دارد، چرا که قصد آنان از برگزیت نخست کمک به گذر از مسائل نژادی، مذهبی و رسیدن به مسائل مهم محلی و درونی است و از سوی دیگر به گسترش تجارت آزاد کشور انگلیس دقت نظر دارند و مسئله بسیار مهمی که مدنظر آنهاست مهاجرتی است که به دلیل سهل الوصول بودن انگلیس از طریق کشورهای اتحادیه اروپا صورت می‌گیرد که در نظریه بایندر تحت عنوان بحران نفوذ شکل می‌گیرد. حزب کارگر هم به دنبال برگزیت است اما مقصود آن‌ها متفاوت است بدین صورت که آن‌ها به دنبال ایجاد رفاه و برابری برای قشر ضعیف جامعه هستند و در این راستا پیرو اقتصاد دولتی هستند، هرچند که در مسائلی از جمله برابری و مشارکت مردمی در باب سیاست عملی هم نظر هستند اما تفاوت‌هایی در بین وجود دارد در نهایت بحران‌های مطروحه توسط بایندر سیر توسعه را با برطرف شدن خود شکل می‌دهند. برگزیت نیز از دیدگاه توسعه سیاسی یک جزئی از این روند است اما مقاصد از دیدگاه حزب کارگر چندان هم مطابق با توسعه سیاسی نیست.

نتیجه‌گیری

سازمان‌های بین‌المللی از زمان ایجاد در قرن نوزدهم تحولات گسترده‌ای را پشت سر گذاشته‌اند که اهمیت برقراری رابطه و همکاری به منظور رسیدن به اجماع و اتفاق نظر بین دولت‌ها را نشان می‌دهد. اتحادیه اروپا از آن سازمان‌هایی است که میان دولت‌ها اتحاد خوبی ایجاد کرده و برای دستیابی به وحدت سیاسی و اقتصادی تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. وحدت در اتحادیه و توسعه روزافزون آن موجب شده بود که انعقاد معاهده لیسبون هیچ مسیری را برای خروج اعضا پیش‌بینی نکند، اما همانطور که همگرایی دارای فرایند است، واگرایی نیز در مقابل مستلزم فرایند خاص خود است که با بیان اهداف و منافع متعارض آغاز می‌شود. بریتانیا اولین کشوری است که در اتحادیه اروپا با برگزاری همه‌پرسی، خروج را به صورت جدی کلید زد. موقعیت و سابقه تاریخی این کشور نیز اهمیت خروج از این اتحادیه را دوچندان می‌کند. دلایل متعددی می‌تواند برای موافقت یا مخالفت با خروج از اتحادیه اروپا از سوی جریان‌ها و احزاب سیاسی مطرح باشد اما در این مقاله تلاش شد که رابطه میان رویکرد احزاب سیاسی به توسعه سیاسی و نگاه آنها به برگزیت مورد دقت قرار گیرد. بر این اساس نتیجه به دست آمده از این پژوهش، نشان می‌دهد، احزابی که معتقد و به دنبال توسعه سیاسی هستند، این نظریات بر رویکرد آنان در رابطه با مسائل مهم و به روز همچون برگزیت، تاثیرگذار و جهت‌دهنده است. برای مثال حزب محافظه‌کار و عدم همکاری‌اش با اتحادیه اروپا، در رویکرد آنها به توسعه ریشه دارد زیرا بنیان بحث‌های حزب محافظه‌کار مخصوصاً بعد از تاچر بر فردگرایی تاکید دارد. در کنار فردگرایی، سعی در خصوصی سازی اقتصادی و عدم پیروی از اتحادیه اروپا نیز یکی از بنیان‌های فکری این حزب را تشکیل می‌دهد. بر اساس آنچه گفته شد، رویکرد این حزب در قبال برگزیت را می‌توان با نظریه جگورایب و سایر نظریات تعادلی تبیین نمود، زیرا در این نظریه هم بحث فردگرایی، توزیع روابط قدرت و پیشرفت اقتصادی بسیار مطلوب و مدنظر است. تصمیمات فعلی این حزب درباره برگزیت و تلاش آن برای خروج از اتحادیه

اروپا نیز برگرفته از نگاه کلی این حزب به مسئله هویت ملی و تلاش آن برای ملت‌سازی است. در مقابل، حزب کارگر روند توسعه‌محوری نداشته و بیشتر به دنبال اقتصاد دولتی و مبارزه با نابرابری در توزیع ثروت بوده است. در مسئله برگزیت همچون باقی مسائل کمتر از نظریات توسعه سیاسی متأثر شده است؛ چرا که هدف این حزب برای خروج از اتحادیه، محقق نمودن اقتصاد دولتی است. هدفی که حتی مغایر با نظریات توسعه سیاسی است. در مجموع می‌توان گفت رویکرد احزاب سیاسی به توسعه سیاسی بیش از آنکه بر موافقت یا مخالفت با برگزیت تأثیرگذار باشد، بر نحوه و روند برگزیت تأثیرگذار بوده است. بالتبع احزابی که از نظر رویکرد به توسعه سیاسی، کمتر دولت محور هستند و توسعه مبتنی بر هویت ملی را مبنای اقدام قرار می‌دهند با احزابی که دولت‌محور بوده و بر اقتصاد دولتی تأکید دارند، روند توسعه را نیز از این منظر ردگیری می‌نمایند و عملاً توسعه سیاسی چندان از درجه اهمیت بالایی برای آنها برخوردار نیست بنابراین رویکرد آنها به برگزیت از مقوله توسعه سیاسی متأثر نبوده است. به عبارت دیگر احزابی که توسعه سیاسی برای آنها دارای اولویت است، روند برگزیت را بر اساس مدل توسعه‌ای خود تحلیل و اجرا می‌نمایند و احزابی که توسعه سیاسی برای آنها نسبت به سایر توسعه‌ها از اهمیت کمتری برخوردار است یا اولویتی ندارد، برگزیت را نه بر مبنای توسعه سیاسی بلکه بر مبنای توسعه اقتصادی که مبتنی بر دولت است، اجرا می‌نماید. بنابراین راه‌کارهای آنها برای خروج از اتحادیه اروپا نیز برگرفته از این رویکرد، متفاوت خواهد بود.

منابع:

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۹۶). «برگزیت و پیامدهای حقوقی، ژئوپلیتیکی و سیاسی-امنیتی آن»، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره ۶، شماره ۲۲، زمستان.
- احمدی، یعقوب؛ قادر زاده، امید (۱۳۹۳). «گونه شناسی ارزش‌های فرهنگی مبتنی بر هویت»، **پژوهشنامه توسعه فرهنگی و اجتماعی**، دوره ۱، شماره ۱، بهار.
- امین، سید حسن (۱۳۸۲). «احزاب در دموکراسی پارلمانی انگلیس»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۱۹۶-۱۹۵، آذر و دی.
- امین‌زاده، محسن (۱۳۷۶). «توسعه سیاسی»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۱۱۸-۱۱۷، خرداد و تیر.
- ایوبی، حجت‌الله (۱۳۷۷). «نقد نظریه‌های غرب محور در توسعه سیاسی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱، پاییز.
- بایندر، لئونارد (۱۳۷۷). «بحرانهای توسعه سیاسی»، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، **مطالعات راهبردی**، شماره ۱، پاییز.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۷). «از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها»، **فصلنامه گفتمان**، شماره ۳، زمستان.
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۵۷). **تاریخ جهان نو**، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حاتم‌زاده، عزیز الله و نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۷). «روابط فرآتلانتیک پس از برگزیت و ترامپ؛ پیامدها برای ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره ۲۱، شماره ۸۱، پاییز.
- خانی، حسین (۱۳۹۱). «نظریه کارکردگرایی (فونکسیونالیسم)»، **نشریه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، ۲۹۰.
- ساوه درودی، مصطفی؛ خلیلی، ابراهیم و ملکی، عباس (۱۳۹۲). «بحران‌های سیاسی و توسعه سیاسی در ایران»، **فصلنامه امنیت پژوهی**، شماره ۴۳.

- سیاروف، آلن م. (۱۳۸۰). «دموکراسی زودرس، پیشبرد توسعه، و عوامل سیاسی – فرهنگی»، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، **نشریه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۱۷۱-۱۷۲.
- صباغیان، علی؛ باقری، ابراهیم (۱۳۹۶). «بررسی و تحلیل ساختارمند روابط بریتانیا و اتحادیه اروپا از عضویت تا برگزیت (بر اساس رویکردهای بین حکومت‌گرایی و فراملی‌گرایی)»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۷، شماره ۴، زمستان.
- فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۱). «تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، دوره ۹، شماره ۱۷، بهار.
- محمدی، سید فریدون (۱۳۹۷). «رویکرد و نقش انگلیس در فرجام اتحادیه اروپا از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، **پژوهش‌های حقوقی قانون یار**، دوره ۱، شماره ۳، پاییز.
- ملت، محمدرضا و عابدینی، عبدالله (۱۳۹۶). «آثار حقوقی بین‌المللی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا»، **مطالعات حقوق و علوم سیاسی**، دوره ۴۷، شماره ۲، تابستان.
- موریس، دوورژه (۱۳۵۱) «جامعه‌شناسی سیاسی: احزاب سیاسی و گروه‌های ذی نفوذ: فهرست احزاب اروپائی معاصر»، ترجمه: ابوالفضل قاضی، **دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)**، شماره ۱۲، زمستان.
- نقیب‌زاده، احمد و همویی، فاطمه (۱۳۹۲). «انگلیس و اروپا، تحلیل گفتمان سیاست خارجی (مدل لاکلاو و موف)»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌الملل**، دوره ۵، شماره ۱۴، بهار.
- نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۵). «برگزیت و تاثیر آن بر منافع ملی ایران»، **دیدبان امنیت ملی**، شماره ۵۲، مرداد.
- هدی، فرل (۱۹۷۸). **مدیریت در کشورهای در حال توسعه**. مدیریت عمومی (چشم‌انداز تطبیقی)، ترجمه حسن دانایی فرد، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- هنکاک، دانلد (۱۳۹۳). **سیاست و حکومت در بریتانیای کبیر و آلمان**، ترجمه حسین نورانی و جعفر جعفری. تهران: انتشارات خرسندی.
- Burns, William E., (2009). *A Brief History of Great Britain*. New York: Maple-Vail Book Manufacturing Group.

- David Cameron's Government (2015). *National Security Strategy and Strategic Defense and Security Review 2015*. UK: Williams Lea Group.
- Garnett, Mark & Mabon, Simon & Smith, Robert (2018). *British Foreign Policy since 1945*. New York & London: Routledge.
- Girvin, Brian (1999). *Nationalism and the Continuation of Political Conflict in Ireland*. The British Academy.

